

برخی از تذکره نویسان، از جمله هدایت در مجمع الفصحاح (ج ۱، ص ۱۰۷)، در صدد مقایسه‌ی شاهنامه و گرشاسب‌نامه برآمده و گفته‌اند: «تواند بود که اسدی فی حد ذاته در مراتب شاعری بلیغ‌تر از فردوسی باشد ولی رویت و انسجام بیان فردوسی در طی حکایات بهتر نماید».

این سخن ناشی از عدم دقت و ندانستن معنی بلاغت است. چه پس از فهم و تصور معنی بلاغت یعنی ترتیب کلام به حسب انتظام معانی در ذهن یا مطالعه‌ی کلام فصیح با مقتضای حال و توانایی گوینده یا نویسنده بر گفتن و نوشتن، چنین مسلم می‌گردد که

بلاغت فردوسی با اسدی در خور مقایسه نیست. زیرا فردوسی به طوری مطابق مقام سخن رانده که مزیدی بر آن متصور نیست ولی اسدی، با همه‌ی استادی و مهارت، بیرون از مقتضای حال و مقام هم، اشعاری ساخته و برای مثال نسبت شاه و امیر و عاشق و معشوق را با هم محفوظ نداشتند و تطابق معانی و افکار را با خارج ملاحظه ننموده است. وی مخصوصاً در مبالغه و اغراق دست بالا گرفته و به فرض‌های شگفت پرداخته است. به طوری که در همان نظر اول، جنبه‌ی اغراقی آن در نظر خواننده مجسم می‌شود و از تأثیر سخن وی می‌کاهد. از نظر وصف نیز،

فردوسی بی‌افکنده از هیچ باد و باران گزند ندیده است.

بنابراین، اگر بخواهیم اسدی را با فردوسی برابر بشماریم در اشتباه خواهیم بود و تنها باید بگوییم سخنان اسدی در میان مقلدان دیگر شاهنامه از متانت و انسجام بیش‌تری برخوردار است. تازگی و طراوت گرشاسب‌نامه ذاتاً نیز زیاد نبوده و به‌ویژه آمیختن آن با افسانه‌های نامطربی مانند شگفتی‌های جزایر مختلف از لطف و رونق حماسی آن تا درجه‌ای کاسته است. (صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۴۱۲)

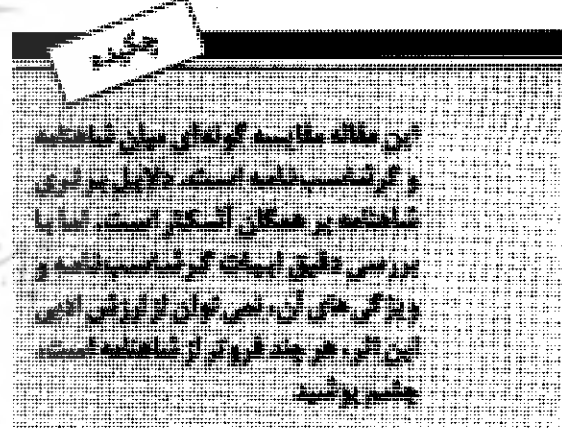
## ویژگی‌های گرشاسب‌نامه

اسدی را همتای فردوسی نمی‌توان قرار داد زیرا وصف‌های فردوسی محسوس و طبیعی‌تر است. وصف‌های اسدی اکثراً مشتمل بر تشبیه عقلی و تا حدی از ذهن و طبع دور است.

اگر داستان‌هایی که ماده‌ی آن‌ها به هم نزدیک و تقریباً صورت آن‌ها یکسان است و با اختلاف مختصری در گفته‌ی این دو استاد بزرگ آمده، با یکدیگر سنجیده شوند، صدق این ادعا به خوبی روشن خواهد گردید.

فردوسی در نظم شاهنامه زنده کردن روح ایرانی و زبان فارسی را در نظر داشته و منظور اولی و اصلی او نظم داستان و سخن سرایی نبوده است. از این رو شاهنامه زنده و جاندار است. برعکس، اسدی جز تنظیم داستان و سخن پردازای غایت و نتیجه‌ای در نظر نگرفته است و گرشاسب‌نامه چون به مقصود منتهی نمی‌شود، خواننده‌ی آن چندان لذتی نمی‌برد و شاید به همین جهت داستان گرشاسب‌متروک شده است اما کاخ نظمی که

مفاهیم فرهنگی پس از اسلام، در آن است بدیهی است که شاعر نمی‌توانسته و بی‌تأثیر از محیط و فضای فرهنگی و تاریخی آن دور باشد. اثر خویش قدمت یازد. اسدی در تسلط ترکان بر ایران زندگی کرده که جامعه‌ی ایرانی آن‌ها را به دقت فراموش نکرده است. نیست که صفت حسان را هرگز قدرت و صلاحیت اسدی ناقل می‌کنند که نیست و ملاحظه می‌کنیم زده است. مفران و خراسان و عرب، داستان‌های انگیزنده و در عین حال قهر و خنده‌ای، که در شاهنامه طبعاً است. این شاهنامه را با هر شاهنامه دیگری که در ایران دیده می‌کاهد و ذهنی که در داستان دور می‌کند.



شاهنامه، گرشاسب‌نامه، تقلید، اغراق، ابیات حماسی، ابیات رزمی

ویدا (ضایی) (ک) شناس (رشد زبان و ادبیات فارسی)

از سوی دیگر، نوعی کمبود که شاید بتوان آن را کمبود «کیفیت عاطفی» نامید، در تمام اثر به چشم می‌خورد. قهرمانان این منظومه (گرشاسب، نریمان و فریدون و...) فاقد بار عاطفی شخصیت‌های شاهنامه‌اند و ریشه در اعماق روح و ذهن مخاطبان خود ندارند.

اگر رستم، اسفندیار، سیاوش و یا سهراب می‌جنگند - گرچه نفس جنگیدن نیز برای آنان مهم است و این از شرایط یک اثر حماسی، رزمی است که قهرمانان عاشق مبارزه اندوولی تنها برای خون ریختن، مثله کردن و کشتن نمی‌جنگند. آنان برای آرزوها

و خواست‌هایی می‌جنگند که در عرصه‌ی حیات انسانی برای تک‌تک افراد بشر مطرح است؛ برای عشق، حسادت، شرف، غرور و افتخار.

اما گرشاسب می‌جنگد تا برای حاکم باج و خراج وصول کند. او برای ضحاک مار دوش، این سالار تمثیلی ظلم، همان قدر با جد و جهد می‌جنگد و خون می‌ریزد و می‌کشد که برای فریدون، که در قصه حاکمی عادل است:

چو ضحاک ناپاک دل شاه بود  
جهان را بد اندیش و بدخواه بود  
ز بهرش به پیکار هر مرزوبوم  
به هم برزدی خاور و هند و روم

۳۳۰/۸۹

و این وظیفه‌ی باج‌گیری را نیز در نهایت

بی‌رحمی انجام می‌دهد:

بیفکند بینی و دو گوش مرد  
به ده‌جای پیشانی اش داغ کرد  
بلو گفت رو هم چنین راه جوی  
زمن هر چه دیدی به شاهت بگویی

۲۹۱/۱۲، ۱۳

ویژگی دیگر این اثر، تقلید افراط‌گونه از شاهنامه است. به دلیل همین تقلید و در نتیجه شباهت بسیار، ابیاتی چند از این منظومه بعدها به شاهنامه راه یافت و حتی در یکی از نسخ شاهنامه، تمامی گرشاسب‌نامه داخل متن شاهنامه شده است. این تقلید، از به کارگیری وزن تا نحوه‌ی توصیفات و تشبیهات و حتی تکرار کامل یک صحنه، مشاهده می‌شود.

در گرشاسب‌نامه بعضی عناصر سامی و آریایی نیز راه یافته است. از آن جمله است: نام هود پیغامبر (ع) که عقد زناشویی جمشید را با دختر کورنگ شاه بست (گرشاسب‌نامه، ص ۳۱۶) و یا آداب سوگواری‌ای که در مرگ گرشاسب انجام می‌پذیرد (همان، ص ۴۶۸).

خاستگاه داستان اسدی از کیفیت مذهبی برخوردار بوده و عنصر اسطوره نیز بدان راه یافته است. طولانی بودن عمر پهلوانان و قهرمانان و شاهان کیانی از کیفیت اساطیری آن ناشی می‌شود. حال آن‌که اشخاص عادی فاقد این خصیصه‌اند و گاه چندین نسل در طول عمرهای طولانی و پهلوانی، آمده و روی در نقاب خاک کشیده‌اند.

گرشاسب‌نامه، با همه‌ی ضعف‌ها و قوت‌هایش، یک منظومه‌ی حماسی ملی از دوران قبل از اسلام است. این مجموعه نتیجه‌ی افکار و عواطف یک ملت و معلول آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم در دوره‌ای معین از ادوار حیات ایشان است، که می‌توان آن را آخرین نفس پرشکوه و با هیبت، در فضای روبه‌زوال حماسه‌سرای در ایران، دانست.

#### منابع و مآخذ

۱. اسدی نوسی، حکیم ابونصر علی ابن احمد، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۴
۲. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوسی، ج ۲، ۱۳۶۴
۳. هدایت، رضا قلی‌خان، مجمع‌الفصحاح، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۶۸

